

گفت‌وگو با ناصر زرافشان

به بهانه ترجمه کتاب «سرمایه در سده بیست‌ویکم» توماس پیکنی

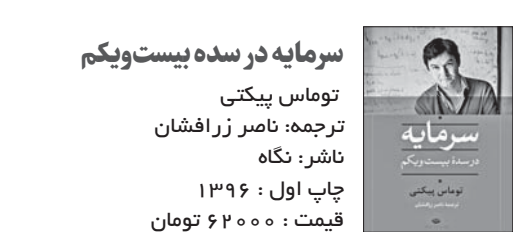
نابرابری رو به افزایش فاجعه‌بار است

علی سالم



ثروت را تشکیل می‌دهد به سود بالاترین دهک سلسله‌مراتب درآمد زیر فشار قرار گرفته و روبه زوال است و ثالثاً، با تغییرات ساختاری به‌وجودآمده و در شرایط نرخ رشد اقتصادی پایین و رشد پایین جمعیت و نرخ‌های بالاتر بازده سرمایه، مجدداً یک سرمایه‌داری موروثی شبیه قرن نوزدهم در شرف احیا است که در آن اینکه در چه خانواده‌ای به دنیا آمده باشی و چه میزان ارث بری مهم‌تر از تلاش و استعداد و شایستگی‌هایی است که داری. تحولات سیاسی نیمه اول سده بیستم، تغییر موازنه نیروهای اجتماعی و طبقاتی، جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر و پیامدهای جهانی آن، جنگ جهانی دوم – و به قول پیکنی شوک‌هایی که در نیمه اول سده بیستم به سرمایه (و درآمد حاصل از سرمایه) وارد رشد – بحران و تنش‌های بین دو جنگ و فضای سیاسی پس از جنگ دوم در نتیجه شکست نازیسم و فاشیسم و قدرت‌گرفتن نیروهای مردمی و دموکراتیک در فضای عمومی اروپا و جهان موجب سقوط نسبت سرمایه به درآمد، عقب‌نشینی سرمایه‌داری و کاهش نابرابری‌های شدید پیش از جنگ جهانی اول و ترفیه نسبی طبقات میانی و پایینی شده بود. اما با سیاست‌های نولیبرالی که از دهه ۲۰ سده بیستم به بعد به اجرا درآمد و با جهانی‌سازی مالی، نابرابری‌ها دوباره با چنان سرعتی افزایش یافته که به رکوردهای تاریخی آن که به سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ مربوط می‌شود رسیده است.

«در آغاز دهه ۱۹۷۰ در همه کشورهای ثروتمند و در تمامی قاره‌ها، ارزش کل ثروت‌های خصوصی (پس از کسر بدهی‌ها) بین دو سال تا سه سال‌ونیم درآمد ملی بود. ۴۰ سال بعد، در آغاز دهه ۲۰۱۰، ثروت‌های خصوصی در همه کشورهای تحت بررسی بین چهار تا هفت سال درآمد ملی بود» (ص ۲۴۹ کتاب). مؤلف به‌عنوان مثال می‌گوید: «در ایالات متحده آخرین بررسی که از سوی فدرال‌رزرو انجام شده و سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ را دربر می‌گیرد، نشان می‌دهد که دهک بالایی ۷۲ درصد ثروت آمریکا را تصاحب کرده درحالی‌که نیمه پایینی جامعه فقط دو درصد آن را دارد. اما توجه داشته باشید که در این منبع مانند بیشتر بررسی‌هایی که در آنها میزان ثروت خوداظهاری است، مقدار ثروت‌های کلان، کمتر از میزان واقعی آنها اعلام می‌شود» (ص ۳۴۵ کتاب). به ترتیبی که ملاحظه می‌شود ۱۰ درصد بالایی جامعه ۷۲ درصد ثروت و ۵۰ درصد پایینی جامعه بر روی هم دو درصد ثروت جامعه را دارند و پیش‌بینی می‌شود اگر وضع بر روی همین مبنای



بر همین منوال پیش رود، سهم این بالاترین دهک، تا سال ۲۰۳۰ از ۹۰ درصد هم تجاوز کند (جدول ۷-۲ کتاب) در سطح جهانی بالاترین هزارک درحال‌حاضر تقریباً مالک ۲۰ درصد کل ثروت جهانی و بالاترین صدک مالک حدود ۵۰ درصد آن است و بالاترین دهک جایی بین ۸۰ و ۹۰ درصد قرار می‌گیرد. نیمه پایینی جمعیت جهان بدون شک کمتر از پنج درصد کل ثروت جهانی را دارد. (ص ۶۲۵ کتاب).

این وضع عمدتاً نتیجه خصوصی‌سازی و انتقال تدریجی ثروت عمومی به اشخاص خصوصی از دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به بعد، مالی‌سازی جهانی و صعود دوباره و تاریخی قیمت‌های دارایی‌هاست. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم قیمت دارایی‌های غیرمنقول (مستغلات) و اوراق بهادار پایین بود، اما در سال ۱۹۵۰ قیمت این‌ دارایی‌ها دوباره بالا رفت و پس از ۱۹۸۰ این افزایش شتاب بی‌سابقه‌ای یافت.

تحولات پس از دهه ۷۰ سده بیستم به سود سرمایه و به زیان کار، به سود ارنیو و به زیان کار و تلاش، و به سود موقعیت خانوادگی در برابر استعداد و شایستگی صورت گرفته است که ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی (عدالت، دموکراسی و…) را هم زیر سؤال می‌برد. سیر تحول نسبت سرمایه به درآمد نشان می‌دهد که ثروت‌های موروثی در آغاز سده بیست‌ویکم بار دیگر همان اهمیتی را بازیافته‌اند که در اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم داشته‌اند.

پیکنی علاوه‌بر موارد بالا، به افزایش انفجاری حقوق‌ها و پاداش‌های نجومی مدیران شرکت‌ها، بانک‌ها و صندوق‌های سرمایه‌گذاری هم در چارچوب افزایش درآمد‌ها در آمریکا از دهه ۱۹۸۰ به بعد پرداخته و دلایل این افزایش انفجاری و تأثیرات آن در مسئله عمومی نابرابری را هم مورد بحث قرار داده و معتقد است: «ظهور این ابرمدیران که درآمد آنها از افزایش متوسط درآمد هم بسیار سریع‌تر صورت گرفته یک پدیده انگلوساکسونی و یکی از دلایل نیرومند واگرایی و افزایش نابرابری درآمد‌هاست».

نم‌سود نتیجه‌گیری‌هایی را که از طریق بررسی شاخص‌های کلان اقتصادی به‌دست آمده است در سطح ثروت‌های فردی هم می‌توان به روشنی دید و این کاری است که مؤلف در آغاز فصل دوازدهم کتاب خود انجام داده است. شمار کسانی که در جهان ثروت آنها به دلار آمریکا سر به میلیاردها می‌زند بین سال‌های ۱۹۸۷ و ۲۰۱۳ از ۱۴۰ نفر به هزارو ۴۰۰

اندیشه



نفر و مجموع ثروت آنها از ۳۰۰ میلیارد به ۵۴۰۰ میلیارد دلار رسیده است. مثلاً بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰، ثروت لیلیان پتن کور، وارث اورل، بدون آنکه این زن در تمام عمر خود یک روز کار کرده باشد، از دو میلیارد دلار به ۲۵ میلیارد دلار رسیده است، یعنی ظرف ۱۰ سال، دوازده‌نیم برابر شده است. ضمناً برخلاف آنچه گاه تبلیغ و تصور می‌شود، ثروت ارتباط چندانی به استعداد و شایستگی فرد ندارد و وقتی حجم اولیه آن به هر دلیل – من‌جمله از طریق ارث – از آستانه معینی گذشت دیگر به اینکه صاحب آن چه خصوصیتی داشته باشد بستگی ندارد و از دینامیسم خاص خود در گردش تبعیت می‌کند که غالباً بازده هنگفت دارد و انباشته می‌شود. به عبارت دیگر این ثروت است که ثروت می‌آورد نه شایستگی و تلاش. غالباً دانشمندان، مهندسان و پژوهشگرانی که عمر خود را در آزمایشگاه‌ها می‌گذرانند و صاحب اختراعات و نوآوری‌هایی که برخی دیگر را به ثروت‌های نجومی می‌رساند، خود چیزی از نتایج کارشان به دست نمی‌آورند. هیچ‌یک از مخترعان، دانشمندان و نوآوار بزرگ میلیاردر نبوده‌اند، حتی بیل گیتس هم که در میان میلیاردرها یک صاحبکار نوآور و متبرک شناخته می‌شود، خود شخصاً نه علوم کامپیوتری را بنیان‌گذاری کرده و نه زیرپیرازنده‌ها را اختراع یا درمورد آنها تحقیق کرده و فقط از حاصل کار دیگران و از وجود یک انحصار واقعی در عرصه سیستم‌های عامل بهره‌برداری کرده است. هزاران نفر دانشمند، مهندس و پژوهشگری که پیش از بیل گیتس سال‌ها تحقیقات اساسی را در عرصه الکترونیک و علوم کامپیوتری انجام دادند و بدون کار آنان هیچ‌یک از این نوآوری‌ها ممکن نبود، از نتایج کارها و تحقیقات علمی و فنی خود بهره مالی نبرده‌اند و آدمی نبود» (ص ۲۴۹ کتاب). مؤلف به‌عنوان مثال می‌گوید: «در ایالات متحده آخرین بررسی که از سوی فدرال‌رزرو انجام شده و سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ را دربر می‌گیرد، نشان می‌دهد که دهک بالایی ۷۲ درصد ثروت آمریکا را تصاحب کرده درحالی‌که نیمه پایینی جامعه فقط دو درصد آن را دارد. اما توجه داشته باشید که در این منبع مانند بیشتر بررسی‌هایی که در آنها میزان ثروت خوداظهاری است، مقدار ثروت‌های کلان، کمتر از میزان واقعی آنها اعلام می‌شود» (ص ۳۴۵ کتاب). به ترتیبی که ملاحظه می‌شود ۱۰ درصد بالایی جامعه ۷۲ درصد ثروت و ۵۰ درصد پایینی جامعه بر روی هم دو درصد ثروت جامعه را دارند و پیش‌بینی می‌شود اگر وضع بر روی همین مبنای

➤ راه‌حل پیکنی برای معضل نابرابری چیست؟
پیکنی از فصل سیزدهم کتاب به بعد به تشریح راه‌حل خود می‌پردازد. او وضع یک مالیات تصاعدی جهانی بر درآمد و سرمایه را پیشنهاد می‌کند که عواید حاصل از آن باید صرف تقویت دولت اجتماعی (دولت رفاه) شود: «سیاست آرمانی برای دوری از یک ماریج بی‌انتهای نابرابری و به‌دست‌گرفتن دوباره مهار دینامیسم انباشت، وضع یک مالیات تصاعدی جهانی بر سرمایه است.» (ص ۶۷۱) «… یک چنین مالیاتی امکان اجتناب از یک ماریج بی‌پایان نابرابری و تنظیم و مهار دینامیسم نگران‌کننده تراکم جهانی سرمایه را به نحوی کارآمد فراهم خواهد ساخت. معیار و مبنای سنجش و ارزیابی همه ابزارها و مقرراتی که در حال حاضر در مورد آنها تصمیم گرفته می‌شود هم باید چنین آرمانی باشد.» (ص ۷۵۱) که تفصیل آن را طی چهار فصل پایانی کتاب بیان می‌کند.

➤ نظراتن درباره امکان‌پذیری این راه‌حل چیست؟
مالیات تصاعدی بر سرمایه «ناکارآمد و خیالی» است. به دو دلیل: دلیل اول این است که چنین پیشنهادی عملی نیست. پرداخت مالیات هیچ‌گاه داوطلبانه نبوده است. در هیچ زبانی اصطلاح «مالیات‌پردازی» وجود ندارد، اما در همه زبان‌ها «مالیات‌ستانی» وجود دارد. یعنی همیشه قدرت حاکم مالیات را وضع و آن را تحمیل و ستانده است و مودیان مالیاتی هم کوشیده‌اند با توسل به همه وسائل ممکن از پرداخت مالیات فرار کنند. همین الان این فرار از مالیات مسئله روز کشورهای سرمایه‌داری است و نظر به اینکه مالیات پیشنهادی مؤلف، جهانی است، باید آن قدرتی که نرخ‌های این مالیات تصاعدی را تعیین و خود این‌ مالیات را از بزرگ‌ترین سرمایه‌داران و ابرشرکت‌ها و بانک‌های سرمایه‌داری جهان وصول می‌کند هم یک قدرت عمومی فراملی باشد. این اقتدار عمومی و فراملی کجاست؟ در دنیایی که اتحادیه اروپا حتی حریف جزائر آنگلو نورماند (که کسی نام آن را هم نشنیده است) یا لیختن‌اشتاین و موناکو نیست که تن به انتقال خودکار اطلاعات بانکی سرمایه‌دارانی بدهند که برای فرار از مالیات در این پناهگاه‌های مالیاتی جا خوش کرده‌اند، در دنیایی که سرمایه مالی باج‌خوار اقتصاددانان توجیه‌تراشی که در خدمت آن هستند بسا وقاحت از نرخ تارلی مالیات بر سرمایه دفاع می‌کنند و مدعی هستند چون صاحبان ثروت و سرمایه موجب توسعه اقتصادی و ایجاد اشتغال می‌شوند باید تشویق شوند و کمتر از دیگران مالیات بدهند، و دونالد ترامپ با وعده کاهش نرخ مالیات بر سرمایه از ۳۵ درصد به ۱۵ درصد به ریاست‌جمهوری می‌رسد، آقای پیکنی چگونه می‌خواهد با حفظ ساختار نظام سرمایه‌داری واقعا موجود، مالیات تصاعدی جهانی از سرمایه وصول کند؟

ادامه در صفحه ۱۱

ریویو

مقاومت و ساختار سلطه

«شکل‌های مختلف سلطه که ساختار مشابهی دارند، همچون اعضای یک خانواده به یکدیگر شباهت دارند»: این جمله، ادعای جنجالی جیمز سی. اسکات انسان‌شناس و دانشمند علوم سیاسی آمریکایی در کتاب «سلطه و هنر مقاومت: روایت‌های نهانی» است. او علاوه بر اینکه سال‌ها به تحقیقات میدانی در مناطق روستایی و شرق آسیا پرداخته، از خلال آنها به نظریات سیاسی عمیقی نیز دست یافته است. اسکات تأملات قابل‌توجهی در زمینه روابط قدرت و مسئله ایدئولوژی داشته است. اندیشه نظری او در پس این کتاب نیز از خلال مطالعه و تحقیق برای درک روابط طبقاتی در یکی از دهکده‌های مالایا به دست آمده است. کتاب حاضر مهم‌ترین کتاب نظری اسکات درباره روابط میان قدرتمند و بی‌قدرت است و در آن به روابط و گفتارهایی می‌پردازد که ذیل عنوان ایدئولوژی دسته‌بندی می‌شوند. اسکات این کتاب را با این فرض نوشته که شدیدترین شرایط بی‌قدرتی و وابستگی به شناخت مسئله کمک می‌کند. بنابراین بیشتر شواهدی که در اینجا ارائه می‌کند از مطالعات بردگی، رعیتی و فرودستی گرفته شده و بر این گزاره استوار است که رابطه گفتاری با قدرت در موقعیت‌هایی پدیدار می‌شود که «نمایش‌های آشکار» بیشتری اختلاف ممکن را با «روایت‌های نهانی» داشته باشد. در نظر او هر گروه فرودستی از مصلناب‌اش روایتی نهانی می‌سازد که نقد قدرت در غیاب حاکمان است. قدرتمندان نیز روایتی نهانی دارند که اقدامات و مدعیات حکومت آنهایی را بازنمایی می‌کند که نمی‌توان آشکارا بازگو کرد. او با مقایسه روایت نهانی ضعیفان با روایت نهانی قدرتمندان و هر دو روایت نهانی با نمایش عمومی و آشکار روابط قدرت می‌کوشد به راه جدید برای درک مقاومت در برابر سلطه برسد.

برای این منظور از اسناد و مدارک سلطه پدسرالارانه، استعمار، نژادپرستی و حتی نهادهایی همچون زندان و اردوگاه‌های اسرای جنگی نیز بهره برده است. شباهت‌های ساختاری به اسکات میان ساختارهای سلطه توصیف می‌کند (مثل بردگان، رعیت‌ها و فرودستان) در همه استبدال‌های کتاب حاضر نقشی اساسی ایفا می‌کنند. او تأکید دارد که قصد یک‌دست‌سازی ویژگی‌های بردگان، رعایا، نجس‌ها، استعمارشدگان و اقوامی را ندارد که به اقتیاد درآمده‌اند. از نظر او، ادعاهای ذات‌گرایانه در این باب قابل دفاع نیستند. بلکه نشان می‌دهد ساختارهای سلطه‌ای که شیوه‌های مشابهی را به کار می‌گیرند، در شرایط برابر واکنش‌ها و الگوهای مقاومتی را برمی‌انگیزند که بسیار شبیه یکدیگرند. به همین دلیل است که بردگان و رعایا معمولاً جرأت نمی‌کنند آشکارا به شرایط انقیاد خود اعتراض کنند. نگاهی به ساختارهایی که اسکات در اینجا بررسی می‌کند نشان می‌دهد مسائل فراملی و خودمختاری که معمولاً فرع بر استعمار مادی محسوب می‌شوند در این کتاب بسیار مهم و اساسی است. برای مثال او تأکید دارد حتی در مورد طبقه کارگر معاصر نیز بی‌اعتنایی به کرامت فردی و کنترل دقیق کار فرد به اندازه نگرانی‌های محدودتر کار و دستمزد در شرح‌هایی اهمیت دارد که از بهره‌کشی ارائه می‌دهند. ازاین‌رو، هدف کلی نویسنده معطوف به پاسخ به این پرسش است: چگونه می‌توان رفتار سیاسی غالباً موقتی گروه‌های فرودست را بررسی، تفسیر و درک کرد.

سلطه و هنر مقاومت

سلطه و هنر مقاومت

جیمز سی اسکات
ترجمه: افشین خاکباز
ناشر: مرکز
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۲۶۹۰۰ تومان

بررسی

فراز و فرود داعش

از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸، در جریان اشغال عراق به دست آمریکا، شیعیان و سنی‌های عراق درگیر جنگی خونین و مذهبی بودند. چنین تنش‌ی در تاریخ روابط این دو مذهب در این کشور بی سابقه بود: صدها هزار نفر در این درگیری‌ها جان باختند که بیشترشان شیعه بودند. در این فاصله جریان قومیت‌گرایی و روند شکاف میان این دو شاخه سرعت بیشتری گرفت و در مناطقی از عراق بیشتر خود را نشان داد. در کلان‌شهر هفت‌میلیون نفری بغداد، شیعه‌ها و سنی‌ها سال‌ها کنار یکدیگر و در محله‌های مختلط زندگی کرده بودند. در بغداد، شیعیان هم به اندازه سنی‌ها حضور داشتند و اولین ریشه‌های اختلاف همزمان با جنگ ایران و عراق آغاز شده بود. جنگ‌های مذهبی سال‌های ابتدایی قرن بیست‌ویکم، که نتیجه مستقیم اشغال عراق به دست آمریکا در ۲۰۰۳ بود به پاکسازی مذهبی منتهی شد.

در روزهای آغازین سال ۲۰۱۴ گروهی مسلح در شمال بغداد کاروانسای از ارتش عراق را متوقف کرد، سربازان را از ماشین پیاده کرد و آنها را مجبور کرد نماز بخوانند. هدف آنها شناسایی شیعیان بود، حتی شیعیانی که تلاش کردند نماز را به شیوه سنی‌ها به‌جا بیاورند در دم کشته شدند. آنها که بعدتر نام داعش را بر خود گذاشتند در طول سه سال گذشته در صدر اخبار جهان قرار داشتند. داعش به رهبری ابوبکر البغدادی از مجاهدین سلفی جداشده از شبکه القاعده تأسیس شد. آن‌ها از سال ۲۰۱۴ به‌بعد علاوه بر عراق و سوریه بخش‌هایی از لیبی و نیجره را نیز در کنترل خود درآوردند و گروه‌های هم‌پیمان آنها امروز در نقاط دیگر دنیا مثل افغانستان و آسیای جنوب‌شرقی نیز فعالند. یکی از کلیدی‌ترین چهره‌های بنیان‌گذار داعش با دولت اسلامی عراق و شام، ابومصعب الزقزقوی بود. الزقزقوی در زمان مرگ‌اش در سال ۲۰۰۶ رسماً از نام داعش برای گروه خود استفاده نکرد، اما تشکیلات او پایه مهمی برای گروه مذکور شد. الزقزقوی، در افغانستان تعلیم نظامی دیده بود، و با اشغال افغانستان و آغاز درگیری‌ها در عراق، خود را به عراق رساند و گروهی تحت عنوان «جامعت توحید و الجهاد» تأسیس کرد، در سال ۲۰۰۴ نزد بن‌لادن سوگند وفاداری خورد و رسماً به‌عنوان رهبر شاخه القاعده در عراق منصوب شد. القاعده عراق که وارد جنگ با دولت عراق و نیروهای آمریکایی مستقر در عراق شده بود در سال ۲۰۰۶ با چندین گروه اسلام‌گرای دیگر ائتلاف کرد و مجلس شورای مجاهدین را تشکیل داد که یک قدرت مهم در استان انبار وسیع‌ترین استان عراق محسوب می‌شد. با آغاز جنگ داخلی سوریه نیروهای حکومت اسلامی وارد سوریه نیز شدند و در آوریل ۲۰۱۳ نام «دولت اسلامی عراق و شام» را بر خود نهادند و از آن پس با نام گروه داعش معروف شدند. آنها به‌سرعت بخش‌هایی از شمال‌شرقی سوریه را تصرف کرده و شهر رقه را به‌عنوان پایتخت خود انتخاب کردند. سپس همزمان با اقدام نظامی در سوریه به عراق حمله کرده و موفق شدند رمادی و فلوجه مهم‌ترین شهرهای استان انبار در عراق را به قلمرو خود اضافه کند. فلوجه یکی از بزرگ‌ترین شهرهای استان شرقی انبار است، شهری پرجمعیت که تنها شصت کیلومتر با بغداد فاصله دارد و در طول دو دهه گذشته مرکز اختلافات شیعه و سنی بوده است و به همین دلیل تصرف این شهر وجهی نمادین داشت. در ژوئن ۲۰۱۴ مهم‌ترین موفقیت داعش با تصرف موصل دومین شهر بزرگ عراق به دست آمد. با ورود داعش به شهر موصل و به‌دست‌گرفتن تمام دستگاه‌های اداری و سازمان‌های دولتی شهر بیش از یک میلیون نفر از اهالی این شهر از ترس عناصر تروریستی داعش خانه‌های خود را ترک کردند و آواره شدند. داعش پس از موصل به تاخت‌وتاز خود در عراق و همچنین سوریه ادامه می‌داد و علی‌رغم مقاومت نیروهای نظامی این کشورها روزه‌روز قلمرو خود را بیشتر گسترش می‌داد. آنها در ماه‌های بعد نیز پیشرویی‌های زیادی داشته و یک سال بعد حدود نیمی از خاک سوریه و بخش‌های شمال‌غربی عراق را به تصرف خود درآوردند. در میان گرایش‌های سیاسی موجود که به رشد داعش یاری رساندند، نمی‌توان از نقش حزب بعث و افسران باقی‌مانده از ارتش صدام چشم پوشید. عزت ابراهیم الدوری معاون سابق صدام حسین و تشکیلات برجای‌مانده از حزب بعث، در تصرف موصل نقش مهمی ایفا کردند.

امروز عمر گروه داعش رو به پایان به نظر می‌رسد. بااین‌حال شناسایی ریشه‌ها و چگونگی برآمدن داعش موضوع مهمی است که در شرایط ملاحظات امروزی خاورمیانه که به مرکز درگیری قدرت‌های امپریالیستی تبدیل شده سودمند به نظر می‌آید. در فرازوفرود داعش بسیاری از کارشناسان بر ریشه‌های اجتماعی و تاریخی تفکر بنیادگرایی در منطقه و همچنین دخالت‌ها و سیاست‌های جنگ طلبانه امپریالیستی در رشد این‌ گروه دست‌گذاشتند.

گروه دولت اسلامی ورود خود را به شکلی خونین و پرسرودا به صحنه اخبار و امور بین‌المللی اعلام کرد. داعش با بهره‌وری از بحران روبه‌رشد در سوریه و عراق کنترل بخش‌های وسیعی از مناطق این دو کشور را به دست گرفت و متعاقب آن امروزه منابع مالی عظیمی را در اختیار دارد. بی‌یز ژان لوپیزار، تاریخ‌نویس و کارشناس امور خاورمیانه، در کتاب مح‌حجم «در دام داعش: دولت اسلامی یا عقب‌گرد تاریخ» سعی کرده به دلایل موفقیت دولت اسلامی در عراق و سوریه بپردازد. نویسنده موضوعات منطقه‌ای، جهانی، اجتماعی و مذهبی را درباره ریشه‌های شکل‌گیری داعش در کتاب توضیح می‌دهد و تلاش می‌کند با نگاهی تاریخی همه جوانب ماجرا را بررسی کند. در اولین تصاویری که داعش در سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی منتشر کرد و همچنین در سخرنانی اعلام خلافت ابوبکر بغدادی صحبت از «شکستن مرزهای سایکس-پیکو» بود، پیمانی که جداکنه به داعش و واکنش‌های جامعه مسلمانان به این طرح استعماری می‌پردازد.



ادامه در صفحه ۱۱